



گذری بر عرفان مدرن در ادبیات معاصر

عرفان با طعم آبگوشت می‌خواهی یا با طعم پیترزا!

زهره شریعی

اشاره

این نوشتار، تنها نقبی است به مقدمات عرفان طلبی مدرن در ادبیات، زمینه‌های بروز آن، دلایل گسترده شدن، و علل اقبال جوانان به این گونه ادبی. در نگاه اول شاید به نظر تنها یادداشت‌هایی پراکنده بیایند که نخ تسبیحی برای پیوند ادانشان وجود نداشته است. اما مخاطب می‌تواند نخ نامرئی میانشان بیابد و مقدمه و نتیجه را بازآفرینی کند.



تعمیلات تنوع پسند انسان امروز، عرفان را هم متنوع با سلیقه‌های گوناگون عرضه می‌کند. در ویتترین معرفت‌فروشی عصر ارتباطات، همه نوع عرفان مطابق انواع سلیقه‌ها یافت می‌شود. عرفان سنتی همراه با می و مطرب و ساقی و زلف یار و خانقاه و صوفی، با طعم دیزی و آبگوشت و سماع و رقص عارفانه. و در کنار آن مثل اغذیه‌فروشی‌هایی که حیفاشان می‌آید مشتری از دست بدهند و مطابق همه نوع ذائقه غذا دارند (از چلوکباب کوبیده و دیزی تا ساندویچ و پیتزا و استیک و انواع غذاهای ملی و فرنگی) عرفان با طعم پیتزا نیز موجود است. عرفان عامه‌پسند هم مانند قصه‌ها، مجلات، فیلم‌ها و موسیقی عامه‌پسند همه گیر شده و البته در کنار آن عرفان خواص و عرفان روشنفکری نیز مدت‌هاست رخ نموده است.

عصر ارتباطات و انفجار اطلاعات، نام‌های دیگری نیز دارد: عصر افسردگی، یاس فلسفی، معناگرایی و معناجویی در میان ولایت تکنولوژی و ماشین بر انسان. اما در عین حال عصری است که به عصر تجدید عهد نزدیک است، و چنان‌که سید شهیدان اهل قلم، مرتضی‌آوینی گفته است:

«مراد از تجدید عهد، تازه کردن آن عهد ازلی است که در لوح فطرت بشر محفوظ است. تاریخ حیات بشر، تاریخ روی آوردن به این عهد فطری و یا انکار آن است و اگر لفظ «عهد» در نزد ما مرادف با «عصر و زمان» است علتی جز این ندارد.»^۱

همراه با این تجدید عهد با آرمان‌ها و فطرت اصیل بشر که ازلی و ابدی است، جهان در انتظار موعودی است تا شبیه عمر ویتترین‌های خوش آب و رنگ غفلت‌زا و غفلت‌افزا را بشکند.

روش‌هایی که عرفان مدرن برای کسب آرامش و معنویت روحی پیشنهاد می‌کند، آن چنان سهل و ممتنع است که همه مردم از هر فرهنگ و قوم و سن و سالی با به کارگیری آن‌ها می‌توانند ادعای عارف بودن داشته باشند. امروزه

روش‌هایی که عرفان مدرن برای کسب آرامش و معنویت روحی پیشنهاد می‌کند، آن چنان سهل و ممتنع است که همه مردم از هر فرهنگ و قوم و سن و سالی با به کارگیری آن‌ها می‌توانند ادعای عارف بودن داشته باشند.

همه ادعای معرفت و کشف حقیقت دارند. خودعارف‌بینی، عجب و غروری آفریده که بشر امروز کم‌تر به سراغ وحی می‌رود و می‌خواهد همان‌گونه که در عهد رنسانس، عقل انسانی خویش را قبله و دین قرار داد، ایمان را در حوزه خصوصی و رؤیاهای شخصی بچوید و مستقل از وحی به کشف و شهود برسد. و بدیهی است که براساس آموزه‌ها و حقیقتی که اسلام ناب می‌گوید، مستقل از وحی و عقل و حیانی به کشف و شهود الهی نخواهد رسید.

در دنیایی که کلاس‌های مدیتیشن و یوگا و رمل و جفر و احضار جن در فرهنگ‌سراها و آموزشگاه‌های علمی در کنار آشپزی چینی و گل‌سازی و جعبه‌سازی و خیاطی برقرار است و جوانان، کشکولی از مهارت‌های مربوط و نامربوط را می‌آموزند تا در نظام تمدن غرب جایگاهی برای خود دست و پا کنند، عرفان مدرن، سوپاپ اطمینان غرب برای جوامع جهان سومی است؛ اطمینان از این‌که اینان اعتراض نخواهند کرد. آن قدر غم و غصه و سرگرمی و تنوع دارند که اعتراضی نکنند. برای فرار از غم و تنهایی هم می‌توان به ماورا پناه برد؛ البته ماورایی شیطانی و نه الهی. این عارف نمایان غرقه در خلصه رقص و سماع و بی‌خودی، مبارزه را فراموش می‌کنند. مبارزه با چه؟ با ظلم و ظالم، با جنایت‌های آشکار و نهانی که تمدن غرب پس از رنسانس در حق انسان مرتکب شده. فراموشی آنچه بر ما رفته، به مهم‌ترین فلسفه‌باز تولید مکاتب عرفانی و فرهنگ درویشی در جامعه امروز بدل گردیده است؛ مکتبی

که انسان را بی‌اعتنا و خستی می‌خواهد. عارفان دروغینی که در جلسات محفلی خود تفسیر قرآن می‌گویند، اما توان گره‌گشایی از کوچک‌ترین معضلات و مشکلات زندگی خویش را ندارند، زیاد شده‌اند. برخی در لباس درویشی و صوفی‌گری، و برخی با تی‌شرت و شلوار جین. دف و عود می‌زنند و اذکاری زمزمه می‌کنند که معنی‌اش را نمی‌دانند. عرفانی که تفکر را تعطیل کند، چگونه می‌تواند تحول‌آفرین باشد؟!

ویژگی‌های عرفان مدرن در ادبیات

عرفان مدرن، فارغ از نام‌های متعدد و فرقه‌های مشهوری مانند عرفان سرخ‌پوستی، چینی و تبتی، هندی، مسیحی، یهودی، زرتشتی و هنری و ... واجد ویژگی‌هایی مشترک به شرح زیر است:

نیازی به زحمت کشیدن و ریاضت‌های زاهدانه و دوری از خواسته‌های غریزی ندارد.

آرامش بخش است، البته موقتی. مثل قرص‌های خواب آور که نیاز به مصرف دوباره دارند.

مدینه فاضله‌ای می‌سازند در ذهن که در آن همه چیز خوب و زیبا و سالم است.

بدون کمک مرشد و مراد، قابل دریافت نیستند. باید با این مرشد حضوری ملاقات کرد یا کتاب‌هایش را خواند و یا جملات حکیمان‌اش را روی دیوار نوشت.

روال زندگی طبیعی و مادی انسان را به هم نمی‌زند. می‌شود از چرب و شیرین طعام دنیا خورد و همه شهوت‌ها را به هر نحو ارضا کرد و در عین آلودگی به انواع رذالت‌ها؛ عارف ماند!

هیچ یک قابل اثبات نیست. فقط اعتقاد لازم دارند.

در جوانان و زنان بیش‌تر نفوذ می‌کنند. همچنین در میان کسانی که از تعصبات مذهبی سرخورده شده و یا از فعالیت در دنیای مادی به نتیجه نرسیده‌اند.

از اصطلاحات خاصی استفاده می‌کنند و روش‌ها و مراحل صعود به درجات بالاتر را با آن می‌خوانند. این کلمات اغلب از کلمات باستانی خوش‌آهنگ گرفته شده‌اند. یک ارتباط ظاهراً دوطرفه با طبیعت دارند و سعی می‌کنند که با عناصر و عوامل طبیعی تماس داشته باشند. این عنصر ممکن است آب، درخت یا کوه باشد. صلح طلب هستند (اگر بتوان بی‌اعتنایی و سیب زمینی بودن را صلح‌طلبی نامید) و می‌گویند با دیگران جنگ و رقابت ندارند و روش‌های یکدیگر را نفی نمی‌کنند.

اصالت لذت شخصی

اومانیسیم اکنون به اصالت لذت و لذت‌جویی با هر روش ممکن رسیده است و جامعه همه لذت‌ها را به انسان نمی‌دهد. پس انسان باید خود برای خود لذت بیافریند؛ لذتی از جنس لذتی شخصی و نه اجتماعی. امروزه دیگر بخشیدن قرصی نان و آب به هم‌نوع در عین روزه‌داری و گرسنگی معنا ندارد. خودخواهی و تنهایی انسان مدرن، مانع از درک لذت‌های مشترک و ایثار و فداکاری نسبت به خلق خداست.

انسان در جستجوی این لذت‌های شخصی است که به عرفانی مسخ شده دست می‌آویزد، همان‌گونه که به مواد مخدر، قرص روانگردان، فوتبال و سینما. تمدن غرب همان‌گونه که با هیجان تمام اخبار فوتبال دنیا را در بوق و کرنا می‌کند، هم‌نشینی خیر قتل کودکان فلسطینی و جنایت‌های گوناگون را با اخبار ورزشی و هنری و ادبی می‌پسندد و جامعه را در برابر وحشت از تظلم‌خواهی واکسینه می‌کند.

قرار است ورزش، عامل سلامتی جسم باشد، تا آن‌جا که محل سلامت روح، عقل و انسانیت نگردد. اگر قرار است هنر، تعالی روح انسان را به دنبال داشته و دمیدن روح تعهد در انسان‌ها باشد، این چه هنری است که در دانشکده‌های ما تقلیدی است از سقوط در حضيض نفسانیات هنرمندان غربی، و نه حتی خلاقیتی شرقی؟!

اگر ادبیات، نسل امروز را با آرمان‌ها و ارزش‌های گذشته که ازلی و ابدی هستند آشنا نکند، ادبیات عرفانی مدرن ما را در خود فرو خواهد برد و تنها لذتی شخصی می‌آفریند، فارغ از دردها و غم‌های جامعه.

عرفان اصیل و عرفان بدلی

شهید آوینی در کتاب حلزون‌های خانه به دوش، به خوبی به تفاوت میان عرفان اصیل و عرفان بدلی اشاره می‌کند: «به راستی این کدام عرفان است که خروش سازهای سنتی را بدان نسبت می‌دهند؟ این کدام عرفان است که فقط با خرامیدنی کبک وار و غمزه‌های بصری و کرشمه‌های روشنفکر مآبانه و مختصری ربای خالصانه می‌توان به آن دست یافت، هرچند آدم شب را تا سحر، نه در محراب عبادت، که پای بساط دود و دم و پیاله‌های پی در پی بگذراند و کپه مرگ را هنگامی بگذارد که خروس‌ها سبوح قدوس می‌گویند و بعد

در دنیایی که کلاس‌های مدیتیشن و یوگا و رمل و جفر و احضار جن در فرهنگسراها و آموزشگاه‌های علمی در کنار آشپزی چینی و گل‌سازی و جعبه‌سازی و خیاطی برقرار است و جوانان، کَشکولی از مهارت‌های مربوط و نامربوط را می‌آموزند تا در نظام تمدن غرب جایگاهی برای خود دست و پا کنند. عرفان مدرن، سوپاپ اطمینان غرب برای جوامع جهان سوم است؛ اطمینان از این‌که اینان اعتراض نخواهند کرد.



هم تا لنگ ظهر مثل دیو خرناسه بکشد و... چه می‌گویم؟ این کدام عرفان است که نه تنها با کفر و شرک و الحاد جمع می‌شود که اصلاً با اعتقاد به خداوند و معاد باطل می‌گردد؟

این روزگار اصلاً روزگار وارونگی انسان‌هاست و به مقتضای این وارونگی، نه عجب اگر کلمات هم وارونه شوند و اصطلاحات بر مفاهیمی دلالت کنند که متضاد و متناقض با معانی حقیقی آن‌هاست! لفظ عرفان را هم مثل بسیاری دیگر از الفاظ مانند علم و آزادی و عقل و سیاست از معنا تهی کردند و در پوسته ظاهری آن هر آنچه خواستند ریختند و کسی هم نتوانست دم برآورد... تسویل و تزویر را اصولاً خصایصی است که شیطان و شیطان‌زدگان با آن مشخص می‌شوند. پس عجیب نیست اگر عرفان که بنا بر تعریف، ساحت مقدسی است که جز

**روال زندگی طبیعی و مادی
انسان را به هم نمی‌زند.
می‌شود از چرب و شیرین
طعام دنیا خورد و همه شعوت‌ها
را به هر نحو ارضا کرد و در عین
آلودگی به انواع رذالت‌ها؛
عارف ماندا!**

عرفان حقیقی، اتصال به منبع قدرت لایزال هستی است و عرفان بدلی اتصال به اوهام شیطانی. اگر می‌توانیم از عرفان حقیقی سخن بگوییم، به این دلیل است که مدت هشت سال عارفان حقیقی را دیده ایم که زاهدان شب بودند و شیران و مجاهدان روز. و در واقع: «به راستی اگر هشت سال تجربه دشوار جنگ است که پاکان را از آلودگان تمیز بخشیده و راه عرفان حقیقی را که راه سیدالشهداست، بر جهانیان روشن داشته، پس این کدام عرفان است که در این بازار جلوه فروشی‌ها و شهرت‌طلبی‌ها و نفس‌پرستی‌ها از آن سخن می‌رود؟

خوش بود گر محک تجربه آید به میان
تاسیه روی شود هر که در او غش باشد»^۲

مفاهیم عرفانی در زبان فارسی، راهی برای سکولاریزه کردن جامعه

غرب در پی هضم فرهنگ ملل جهان در سیطره فرهنگی، سیاسی و اجتماعی خود برای نیل به اهداف تمدنی خویش، از دین و مذهب و رابطه معنوی انسان با قدرتی برتر که از دید غرب می‌تواند الزاما آفریدگار هستی و خداوند نباشد، بلکه نیرویی ماورایی از هر نوع (که طبیعتا در صورت غیر الهی بودن، شیطانی خواهد بود) نیز سود جست و هنوز هم از آن بهره برداری هوشمندانه‌ای می‌کند. تا آن‌جا که روشنفکرهای وطنی هم چنین توصیه می‌کنند که:

«تفکر عرفانی به علت فراهم نمودن زمینه‌های فکری مناسب، تاحدی قادر است که زبان سکولار و فرهنگ تحمل‌پذیری را در جامعه گسترش دهد. این امر بخصوص در آزادی زبان عرفانی از قید و بندهای فرمالیستی دینی و تشویق به عشق و زیبایی در مقابل ترس و زهد در شریعت، می‌تواند به عنوان زمینه‌های فرهنگ ایرانی در برابر ایدئولوژی اسلام سیاسی [شما بخوانید اسلام ناب] مطرح گردد.

زبان فارسی در کاربرد عرفانی‌اش از یک سو ساختاری ضد تقدس‌مآبی دارد و از سوی دیگر، به دلیل وجود ابهام و دوگانگی در مفاهیم، قابلیت مطرح شدن در فرهنگ اسلامی را داراست. ویژگی اخیر زبان عرفانی آن را تا حدود زیادی از خطر تکفیر شدن توسط شریعتمداران حفظ می‌کند و به آن خصوصیت ویژه‌ای می‌دهد. در عین حال گرایش به ابهام و همزیستی عرفان در کنار فرهنگ دینی، محدودیت‌های خود را دارد. دوگانگی در اخلاقیات و عمل روزانه، چه بسا تحت عنوان مفاهیم عرفانی توجیه شود...»^۴

این دوگانگی، حفره خوبی برای نفوذ غرب در شرق ایجاد می‌کند؛ آن هم شرقی که با اندیشه‌های عرفانی بسیار بیش از غرب آشنا بوده و اصالتا چون انسان را فاقد قدرت مطلق می‌داند (به خلاف غرب) از آن سوی بام افتاده و انسان را به مرشد و مرادی حواله می‌دهد که بدون نیروی اراده و غلبه بر نفسانیات، راهی به برون از پله جبر شرایط و محیط بیابد و آرامشی کاذب در خود حس کند:

«عرفان در عمل می‌تواند بهترین پوشش در جهت... مشروعیت دادن به بسیاری از رفتارها و ارزش‌های استبدادی درآید... در اروپا روشنفکران و متفکرین سکولار در طی یک دوره نهادهایی را بنیاد نهادند که در کلیت خود، سنت و از جمله دین را در حوزه خصوصی زندگی فردی محدود نمود و همزیستی آن را با زندگی عرفی ممکن ساخت.»^۵

در حوزه هنر و ادبیات ما سال‌هاست که عرفان بدلی میان‌داری می‌کند. فیلم‌هایی چون مادر، نار و نی، نقش عشق، هامون، پری و... و در ادبیات

اهل دین را نمی‌پذیرد، در این روزگار عرصه‌ای شود که هر کس و ناکس خود را بدان منتسب دارد و عرفانی، صفتی که هر خزعبلی را بدان متصف دارند. رنه گنون در کتاب سیطره کمیت و علائم آخر زمان می‌گوید: شاید بتوان گفت که وارونگی، مرتبه آخر سیر تکامل انحراف است؛ به عبارت دیگر، انحراف تام، دست آخر وارونگی را با خود می‌آورد، در وضع کنونی امروز هرچند نمی‌توان گفت که وارونگی به آخرین حد رسیده است (گنون این کتاب را در سال ۱۹۴۶ نوشته است. اکنون باید گفت که وارونگی به آخرین حد رسیده است)... لکن از هم اکنون در همه اموری که تزویر و یا تقلید مضحک به شمار می‌رود... علائمی از آن کاملاً نمایان است... کلمه شیطانی در حقیقت دقیقا به همه اموری که شامل انکار و وارونه ساختن نظم است، اطلاق می‌شود... به این ترتیب، شیطان در برابر تمامی اموری که به ساحت قدس بازمی‌گردد و با روحانیت و عرفان سروکار دارد، معادلی دروغین می‌سازد و آن را در پس نقاب تزویر و تقلید پنهان می‌دارد. پس در برابر نظام حقیقی عالم، دنیای وارونه‌ای نیز پدید می‌آید که با نظام حق تناظر معکوس دارد و بر این اساس باید توقع داشت که در برابر همه مظاهر حق، مظاهری شیطانی نیز به صورت وارونه و معکوس وجود داشته باشد: ساحران در برابر انبیا، سامری در برابر موسی علیه السلام، دجال در برابر حضرت حجت (عج)، اسلام امریکایی در برابر اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله و سلم و بالاخره روحانیت و عرفان معکوس در برابر عرفان حقیقی»^۲

نویسندگانی چون شهرنوش پارسی پور، نویسنده کتاب‌های زنان بدون مردان و طوبا و معنای شب. عرفان، دیگر ویژه‌خواص نیست و زحمت زیادی لازم ندارد.

چرا عرفان؟

روش‌های انسان برای شناخت عالم، از سه راه کلام (پیامبران و وحی الهی) فلسفه و عرفان (شهود) صورت می‌گیرد. رنسانس، عصر کنارگذاشتن کلام و وحی بود؛ زیرا انسان طغیانگر، چارچوب‌ها و محدودیت‌هایی را که شریعت برای او در نظر می‌گرفت نپذیرفت و خواست بایدها و نبایدهای زندگی مادی خویش را در دنیا خود وضع کند، و این چنین به عقل خودبنیاد و مستقل از وحی روی آورد. در طی پنج قرن که از رنسانس می‌گذرد، آدمی سلطه عقل خویش را بر مظاهر طبیعت خواسته است، آن هم نه عقل سفارش شده در دین، بلکه عقلی تحت سیطره امیال غریزی و طبیعی انسان، و نه روح و فطرت؛ عقلی که تنها وظیفه‌اش ضمانت تأمین منافع غریزی انسان است برای سلطنت بر عالم ماده و مستقل از کلامی که آدمی را خلیفه خدا در زمین می‌داند. انسان در تمدن غرب می‌خواهد خود خدا باشد، نه خلیفه او!

در عصر تقدم ماشین بر انسان و دوره‌ای که تشبیهات ما نیز بر مبنای ماشین صورت می‌گیرد، دقت کنید به وارونگی تشبیه‌های ما در جمله‌ای مانند این: بدن انسان مثل ماشین نیاز به سوخت دارد! روح را هم به ماشین تشبیه کرده‌اند.

اما انسانی که ماشین را برای تسخیر فضا می‌سازد، و اصل را در لذت خویش از همه مظاهر دنیا می‌بیند، جای یک لذت را خالی می‌یابد که از قضا مطابق فطرت اوست. اما پاسخی که به این نیاز می‌دهد، از جنس فطرت نیست. زیرا عقل بشر برای این که جلوی وحی کم نیاورد، خود ماورائی آفریده که نه متصل به خالق هستی، بلکه متصل به شیطان است و وارونه‌ای از عرفان حقیقی. در دنیایی که مدام اخبار قتل و غارت و جنایت و کلاهبرداری در رسانه‌های جهان پخش می‌شود، انسان گویی دریافته که اتکای به عقل، هرگز روح پیچیده او را ارضا نخواهد کرد. هم از این روست که مسکن‌هایی موقتی ساخته و برای این درد تجویز می‌کند؛ مسکن‌هایی جذاب؛ چون فوتبال، ورزش قهرمانی تا سر حد مرگ، هنر و ادبیات و اتصال به ماورائی که خودش تمایل دارد، نه ماورائی حقیقی؛ ماورائی که تنها رهاوردش فراموشی دنیای کثیفی است که اطراف او را احاطه کرده. و این فراموشی تفاوت چندانی با فراموشی در اثر مواد مخدر، سکس، قرص روانگردان و مستی ندارد.

تنها روکش و کپسولی دارد از جنس روشنفکری. آن‌ها که با ریسمان‌های رنگارنگ شیطان برای غفلت و فراموشی فریفته نشده‌اند، به ریسمانی جدید و نو از نوع ماورائی چنگ زده‌اند که همان نتیجه را دارد.

چرا رؤیای شخصی؟

روزگاری جدال درونی آدمی و مبارزه با بدی‌ها و زشتی‌های نهاد خویش، در زمره سستوده‌ترین صفات یک انسان راستین بود؛ جدالی مقدس که در آن پلشتی مغلوب زیبایی می‌شد و رذیلت مغلوب فضیلت. اما امروزه انسان در پی فرار از مبارزه است. میدان را خالی و به کنج رؤیای شخصی خود کوچ کرده و زحمت مبارزه را به عقل دموکراسی

وانهاد؛ همان دموکراسی که جز جنگ و ویرانی و نیستی چیزی برای جهان سوم به ارمغان نیاورده است. مردم امروز اخبار سراسری مذاکرات صلح یا در واقع مذاکرات جنگ را پیگیری می‌کنند، و دختران و پسران جوان فارغ از اندیشه ابرهای باران‌زا و هوای کم‌فشار و پرفشار و جنگ به دنبال راهی برای رهایی و سرپناهی برای کسب آرامش هستند.

در چنین دنیایی است که مخاطبان کتاب‌های روان‌شناسی نوین افزایشی قابل تأمل می‌یابد. بله! انسان در جستجوی آرامشی از دست رفته است؛ آرامشی که لحظه‌ای او را از غم برهاند و به وی شادی هرچند موقت بدهد. افزایش کلاس‌های مراقبه و مدیتیشن، یوگا، ان ال پی، طالع بینی چینی و هندی و انواع موضوعات روان‌شناسی عامه بیانگر این موضوع است. دقت کنید به عناوین کتاب‌ها: قورباغه را قورت بده، تو همانی که می‌اندیشی، چگونه انرژی کیهانی را جذب کنیم؟ چگونه در سه سوت خوشبخت و موفق شویم؟ رازهای شاد زیستن، در

انسان در جستجوی این لذت‌های شخصی است که به عرفانی مسخ شده دست می‌آویزد، همان‌گونه که به مواد مخدر، قرص روانگردان، فوتبال و سینما. تمدن غرب همان‌گونه که با هیجان تمام اخبار فوتبال دنیا را در بوق و کرنا می‌کند، همنشین خیر قتل کودکان فلسطینی و جنایت‌های گوناگون را با اخبار ورزشی و هنری و ادبی می‌پسندد و جامعه را در برابر وحشت از تظلم خواهی و اکسینه می‌کند.



پیگیری هدف سرسخت باش، به دنبال افسانه شخصی و...

اما تمام راه‌های توصیه شده در این کتاب‌ها، اگر در کنار اتصال به منبع زیبایی مطلق و خدا قرار نگیرند، در بلندمدت به کار هیچ کسی نمی‌آیند. مسکن‌هایی موقتی هستند که واقعیت غافلگیرشان می‌کند. تلقین درمانی و هیپنوتیزم در درازمدت راه به جایی نخواهند برد.

به تبع این نیاز همگانی، نویسندگان نیز دیدگاه خود را با خوانندگان هماهنگ کرده‌اند. آنگونه سخن می‌گویند که ما خوشمان بیاید. بیماری آرامش‌طلبی، نویسندگان را هم‌چنان دچار کرده که به هر سوژه‌ای دست می‌یازند. نه فقط برای ایجاد آرامشی موقت برای خود و خوانندگانشان، بلکه در کنار آن یا حتماً مهم‌تر از آن، برای کسب سودی در آشفته بازار کتاب‌های پرخواننده و تیراژ بالا. وقتی حال مردم خوب نباشد و باور کنند بدی را و این که گریزی از بدی‌هایی که خود آفریده‌اند نیست، ناچار به بدبینی و بدحالی و بدخوبی نیز دچار می‌شوند. این وضعیت، درمانی را طلب می‌کند؛ درمانی که ابتدا چنان جذاب و زیبا و اصیل جلوه می‌کند، که همه فراموش می‌کنند این درمان فقط احساس درد را از بین می‌برد، نه خود درد را.

رؤیای شخصی، یکی از این مسکن‌هاست. فرار از اجتماع و خزیدن در پناهگاه خودخواهی، خودکامی و فردگرایی، رواج بسیار یافته است. ضمن آن‌که امروزه مردم ساده حرف زدن و ساده حرف شنیدن را می‌پسندند. پس به همین دلیل با مغلق‌گویی عارفان قدیم بیگانه‌اند. رازهای «مگو» را باید «بگو» کرد در بسته بندی‌ای شیک و با مهری استاندارد که علم بر آن می‌زند، تا همه چیز ساده شود. اگر فست فود و غذاهای آماده و فوری رونق یافته، روح نیز دنبال غذاهای آماده است. تنبل شده‌ایم و دلمان می‌خواهد غذای روح به خوشمزه‌ترین طعم ممکن، به زیباترین شکل و ظاهر ممکن به دستمان

عرفان حقیقی، اتصال به منبع قدرت لایزال هستی است و عرفان بدلی اتصال به اوهام شیطانی. اگر می‌توانیم از عرفان حقیقی سخن بگوییم، به این دلیل است که مدت هشت سال عارفان حقیقی را دیده ایم

برسد؛ غافل از این که روح پیچیده بشر در مسیر کمال باید رنج بکشد. رسیدن به کمال و کسب آرامش با راحتی و سادگی مصرف‌سنجی ندارد که اگر چنین بود چه نیازی به آفرینش عالم ماده؟! همه در همان ازل و عالم زر می‌زیستیم و رنج آمدن به دنیا را بر خود هموار نمی‌کردیم.

در مسابقه ساده‌کردن و در دسترس عموم گذاشتن معرفت و عرفان، نویسندگان و هنرمندان رسانه‌هایی چون تلویزیون و سینما گوی سبقت را از فیلسوفان ربوده‌اند.

در ادبیات، زبان ابزار کار است. امروزه خواننده حوصله ابهام و آرایه‌های ادبی ندارد. پست مدرن ادبی در زبان‌شناسی فرارسیده و نویسنده‌ای پرمخاطب و مشهور و موفق است که بتواند خیل عظیمی از خوانندگان را با ساده‌ترین کلمات ممکن، به سوی عجیب و غریب‌ترین تجربه‌های شهودی و ماورائی ببرد و زمینه معراجی دروغین را برایشان فراهم کند، نه به آسمان، بلکه منتهی به قعر نفس اماره، با ذکر گفتن و



مرشد یافتن و موسیقی و رقصی خاص که روحش را مست و اعصاب حسگر درد را در عقل قطع می‌کند.

این نویسندگان که نمونه‌های وطنی آن را هم سراغ داریم، چنین می‌گویند: به معجزه‌های بی‌پایمیر ایمان بیاورید، رؤیایها و کابوس‌هایتان را به خاطر بسپارید، نشانه‌ها و نمادهای سنتی را حفظ کنید (البته فقط ظاهرش را) و آرزوهای کودکانه خود را جدی بگیرید. و کیست که این سخنان به ظاهر زیبا و عمیق به مذاقش خوش نیاید!

معجزه‌ای بی پیامبر!

در هنرهایی چون موسیقی و سینما و رسانه‌ای چون تلویزیون نیز اوضاع بهتر از این نیست. نام عجیبی است این معناگرایی و مفاهیمی که روشنفکران در پس این معناگرایی در موسیقی و سینما می‌جویند عجیب‌تر. موسیقی تلفیقی و ترکیب سازهای شرقی و غربی و تلفیق مفاهیم عرفانی شرقی با تکنیک جلوه‌های ویژه غرب در سینما، معجزه‌ای بی‌پیامبر ساخته است. تلفیق روان‌شناسی با عرفان نیز رواج بسیار یافته. دور، دور تلفیق سنت و مدرنیته، و علم و خرافات است! چنین است که فیلم مستند راز که همه حرف آن متکی بر این است که خود را در جریان انرژی کیهانی قرار دهید تا جذبشان کنید و به آرزوهای خویش برسید، در کشور ما این قدر سر و صدا می‌کند و در برنامه سینما ماوراء بیش از پنج بار تکرار می‌شود! آن هم به بهانه درخواست و استقبال بینندگان عزیز! بدون یک نقد و بررسی درست و علمی و حتماً مذهبی! از این دست معجزه‌های بی‌پیامبر فراوان است...

پی‌نوشت‌ها

۱. سیدمرتضی آوینی، فردایی دیگر، ص ۹۳، نشر ساقی، چاپ اول، تهران، ۱۳۸۱.
۲. سیدمرتضی آوینی، حلزون‌های خانه به دوش، ص ۴، نشر ساقی، چاپ سوم، تهران، ۱۳۷۹.
۳. همان، ص ۶.
۴. سیدمرتضی آوینی، حلزون‌های خانه به دوش، ص ۶۵، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۹.
۵. همان، ص ۶۷.